



یک قدم برای دوستی

گفت و گو با فاطمه سالاری بانوی جوانی که

به دنبال پرورش خلاقیت و کارآفرینی بین دانش‌آموزان مهاجرو ایرانی است

فاطمه سالاری متولد سال ۱۳۶۶ در ایران و مشهد است. اینکه می‌گویم متولد ایران، دلیل دارد زیرا یک مهاجر است، مهاجری که جنگ خانواده‌اش را به اجبار کوچ داده است. فاطمه دو لیسانس فقه و حقوق و علوم تربیتی دارد و دغدغه اصلی‌اش که آرزوی دوران کودکی‌اش هم هست معلمی و آموزش است. از سال ۸۶ بر این دغدغه جامه عمل پوشانده و سراغ بچه‌هایی رفته است که به دلایل مختلف از سوادآموزی جا مانده‌اند. او در کنار آموختن الفبا به دنبال پرورش خلاقیت و کارآفرینی نیز بوده است.



لیلا جان‌میان

دوست داشتم معلم شوم

تولد فاطمه مانند تک‌تک ما در همین خاک بوده است و بیش از کشور مادری و پدری‌اش، افغانستان، ایران را دوست دارد. در همین کشور تحصیل کرده و با اینکه کارت اقامتی داشته و هیچ سالی از تحصیل در مدارس دولتی جا نمانده، خیلی پیش آمده است که نگران بخشنامه و تأییدها باشد تا ثبت‌نام شود. او در این میان، دانش‌آموزان زیادی را هم دیده است که به دلیل نقص مدارک از تحصیل بازمانده‌اند و هیچ‌وقت پای آن‌ها جایی حتی برای آموختن الفبا هم باز نشده است. همین دیدن‌ها باعث شده است کمر همت ببندد و برای تحصیل بچه‌های بازمانده از تحصیل، به‌ویژه بچه‌های اتباع افغانستانی، تلاش کند. از سال ۸۶ وارد مدارس خودگردان می‌شود و در سال ۹۳ خود یک مؤسسه فرهنگی-آموزشی در حاشیه شهر مشهد راه می‌اندازد. «از بچگی دوست داشتم معلم شوم ولی شرایط آن

برای مهاجران مهیا نبود. برای همین، تصمیم گرفتم وارد مدارس خودگردان شوم. از قبل آشنایی مختصری با این مدارس داشتم و اقوام ما در این نوع مراکز آموزشی فعال بودند. با هزار زحمت وارد یکی از این مدارس شدم. ابتدا تصورم این بود که مدارس خودگردان هم مانند مدارس دولتی هستند ولی این گونه نبود و تفاوت‌های زیادی به‌ویژه در ظاهر داشتند: امکانات کم، فضاهای کوچک و کلاس‌های بدون میز و نیمکت، بچه‌ها مجبور بودند روی زمین بنشینند و درس بخوانند. حتی کتاب نداشتند. معلمی در این مدارس نتیجه خوبی برای من داشت زیرا ترغیب شدم این مؤسسه فرهنگی-آموزشی را راه بیندازم.»

جایی برای جاماندگان از آموختن

او با دیدن علاقه بچه‌ها به آموختن، ترغیب می‌شود خود مؤسسه‌ای برای راه بیندازد، مؤسسه‌ای در حاشیه شهر برای بچه‌های بازمانده از تحصیل. «مدرسه خودگردانی در منطقه گلشهر، ساختمان و التیمور قرار داشت. متوجه شدم تعدادی از بچه‌ها از مسیر جاده سیمان به آنجا می‌آیند. آن‌ها مسیر دوری را که آن زمان هنوز خاکی بود و فقط یک اتوبوس داشت هر روز به زحمت طی می‌کردند. بررسی که کردم، متوجه شدم بچه‌های زیادی از این منطقه می‌آیند. بنابراین تصمیم گرفتم مؤسسه را در منطقه جاده سیمان راه بیندازم تا بچه‌های بیشتری که از تحصیل جامانده‌اند با سواد شوند. این شد که سال ۹۳ اینجا را راه انداختم و تا کنون حدود هزار و ۳۰۰ نفر از بچه‌ها توانسته‌اند اینجا تحصیل کنند و بعد از اینکه مدارکشان درست شد، در مدارس دولتی آزمون تعیین سطح بدهند و ادامه تحصیل دهند زیرا دانش‌آموزان زیادی در این منطقه هستند که نتوانسته‌اند به مدارس دولتی بروند. همان سال اول، ۱۲۰ نفر از بچه‌های ایرانی و اتباعی که به هر دلیل از تحصیل جامانده بودند وارد مؤسسه شدند و درس خواندند. هر سال تعدادی از بچه‌ها جذب می‌شدند ولی امسال بعد از مشکلاتی که در کشور افغانستان پیش آمد، تعداد بچه‌ها بیشتر شد. با حجم وسیعی از پناهجویان جدید روبه‌رو شدیم و تعداد بچه‌ها به حدود ۲۵۰ نفر رسید. به نظرم بچه‌ها در حوادث و مهاجرت‌ها هیچ نقشی ندارند و تقصیری متوجه آن‌ها نیست. بعد از پناهندگی، سزاوار نیست از تحصیل جا بمانند و برای این جاماندگی و بی‌سوادی، مجبور شوند در آینده به هر کاری تن دهند.»